شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

۳شنبه

سال چهاردهم

۲۹ فروردین ۱۴۰۲

۲۷ رمضان ۱۴۴۴

شماره ۳۹۲۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۸٪ ↓۳° ↑۱۷°

صبح ۷ | ظهر ۱۳ | عصر ۱۵ | شب ۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۰:۵۷ | نیمه شب شرعی ۲۲:۴۵:۵۷

غروب آفتاب ۱۸:۰۷:۳۱ | اذان صبح فردا ۰۳:۲۲:۴۸

اذان مغرب ۱۸:۲۶:۲۴ | طلوع آفتاب فردا ۰۴:۵۳:۰۴

کوچه

ارتش؛ مقتدر و دشمن شکار



غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

ارتش، سرمایه ملی است. ثروتی زایا و شکوفا که شکوفایی وطن را تضمین می‌کند. تورق تاریخ کهن تا خوانش صفحات زمان حاضر می‌گوید، ما می توانیم با «ارتش» خود، با ارتش جمهوری اسلامی ایران، به تاریخ فخر بفروشیم. می توانیم با نگاه دینی، تاریخ را بخوانیم و در مقایسه با لشکریانی که حجت خدا و امام معصوم زمان را پیش رو داشتند و کم می گذاشتند، ارتش خود را ببینیم و به جهان نشان دهیم که در کنار «نایب امام زمان(عج)» نه تنها کم نگذاشتند که بسیار گذاشتند و در انجام تکلیف، حق مطلب را ادا کردند. کم، در این معادله، برداشتشان برای خودشان بود. خود را ندیدند ارتشی های ما. تاریخ دفاع مقدس گواه است که خاکی پوشان خداباور ما، نه از نان که از نام هم گذشتند تا وطن سرفراز بماند. با نگاه ملی هم می توانیم بخوانیم که پیش‌تر ها در هر جنگ، بخشی از خاک وطن به تاراج رفت اما «ارتش جمهوری اسلامی ایران» در کنار دیگر نیروهای مسلح ما نگذاشت حتی غباری بر چکمه سرباز متجاوز، از این خاک خارج شود. ارتش مردانه پای کار وطن و روح جاری در آن، انقلاب، ایستاد. حماسه را معنایی نو بخشید. معرکه‌های مرد افکن را با سربلندی پشت سرگذاشت. بلند همتی را در عین گمنامی نمادی جاودانه شد. هرچند بسیاری از ماها هنوز هم نمی‌دانیم چه حماسه‌ها خلق کردند. نمی دانیم در خرمشهر، قهرمانی داشتیم به نام سروان محمدعلی صفا که رکورد شکار تانک در جهان را شکست و خرمشهر را گورستان تانک های عراق کرد. ناخدا صمدی را داشتیم که در همین شهر امان عراقی های متجاوز را برید. شیرودی و کشوری را داشتیم که سوار بر بالگرد کبری، کل جبهه را جهنم تانک های دشمن کردند. ایستادند کنار ولی فقیه و با خون خود سند ایستادگی را امضا کردند. نه تهدید آن ها را از میدان به در کرد و نه تطمیع در اراده شان تردید کاشت. یک نمونه‌اش سرلشکر شهید علیاری که صدام برای سرش جایزه صد میلیون تومانی تعیین کرد آن هم در سال ۱۳۶۱ که حقوق یک کارمند، ۲ هزار تومان بود. یعنی حقوق یک ماه ۵۰ هزار نفر! یک نمونه دیگرش سرلشکر شهید آبشناسان بود که اقتدار ارتش بعث را در دشت عباس شکست و بزرگ ترین ژنرالشان را به اسارت گرفت بعد از این صدام از رویارویی با او به هراس گریخت. باری، ارتش از همان اول پای ایران ایستاد. حتی خنجرهایی که از پشت هم در جانشان فرو می رفت، باعث نمی‌شد که در برابر دشمن کم بیاورند. یادمان هست اول انقلاب و جریاناتی که با پُزِ انقلابیگری- اما در حقیقت ضد انقلاب- می خواستند ارتش را بشکنند با شعارهای تند و به ظاهر سوپر انقلابی. لباس خاکی را طاغوتی می پنداشتند و می خواندند اما امام روح ا...(ره) با تمام توان پشت ارتش ایستاد. اعتماد متقابل بین امام و ارتش باعث شد، قدرت فرزندان وطن چنان شکوفا شود که آرزومندان فتح چندروزه تهران، بعد هشت سال با خفت و خواری به خانه برگردند. امروز هم ارتش با اقتداری افزون‌تر، پرچم عزت وطن را به شانه دارد.

اول شخص

«این انگ روشن فکری را هم الکی به ما چسباندند»

یادی از جلال مقدم، کارگردان صاحب نام نیشابوری، به مناسبت سالروز درگذشتش



قاسم فتحی
روزنامه‌نگار

سال ها از جلال مقدم به عنوان روشن فکری صاحب نام یاد می کردند ولی در اواخر عمر گفته بود: «این انگ روشن فکری را هم الکی به ما چسباندند.» واقعیتش این بود که او نه به عنوان یک روشن فکر بی خاصیت و حراف که به عنوان کسی که در آن سال های دهه سی و چهل در سینمای ایران فکر روشن داشت و توانست در میانه سینمای مردمی و نخبگانی حرکت کند شاخص بود و نتیجه خوبی هم گرفت. مقدم متولد نیشابور بود و کارش را با نوشتن نقد در مطبوعات آغاز کرد. «جنوب شهر» اولین فیلم نامه بلند او بود و به تعبیری اولین فیلم رئالیستی سینمای ایران. اما فیلم با دستور وزیر کشور وقت در حکومت پهلوی و به جرم سیاه نمایی از پرده پایین کشیده شد و زیاد دوام نیاورد. بعد از آن برای فرخ غفاری «شب قوزی» را نوشت که نمونه اولین فیلم های سینمای ایران بود و در محافل خارج از کشور به موفقیت هایی دست پیدا کرد. جواد طوسی منتقد سینما درباره همکاری این دو نفر با هم در یادداشتی نوشته بود: «تداوم این همکاری به دلیل دوستی و آشنایی که جلال مقدم با فرخ غفاری داشت در فیلم «شب قوزی» در سال ۱۳۴۳ صورت می گیرد که اینجا بر اساس قصه های «هزار و یک شب» می توان گفت فرد اصلی در نگارش فیلم نامه و دیالوگ نویسی خود جلال مقدم بوده است.» فیلم «فرار از تله» را از بهترین فیلم های سینمای ایران و از یادگارهای با ارزش جلال مقدم برای سینما گران نسل بعد می توان قلمداد کرد. فیلمی که مقدم آن را در سال ۱۳۵۰ و در دزفول جلو دوربین برد. این فیلم را می توان در فهرست سینمای موج نو نیز قرارداد، فیلمی که هم از سینمای وسترن آمریکایی الهام گرفته است و هم از سینمای روشن فکری ژاپن، اما حال و هوایی ایرانی دارد و با مخاطب سینمای ایران ارتباط برقرار می کند. بهروز وثوقی و داود رشیدی دو بازیگر اصلی و دو قهرمان این داستان هستند. مرحوم داود رشیدی در مصاحبه ای گفته بود: «سال ۱۳۴۱ به ایران آمدم و مشغول در اداره تئاتر و عشق به تئاتر و در گرمی محیط تئاتری آن موقع به سختی می شد به فکر سینما افتاد، اما بالأخره باید این اتفاق می افتاد. با جلال مقدم خیلی دوست بودم و از نظر فکری و فرهنگی نزدیک. شاید او در آن زمان تنها کسی بود که می توانست من را به طرف سینما بکشاند. زبان یکدیگر را می فهمیدیم. خوش اخلاق، ساده، بی ریا و با استعداد بود که به اندازه کافی قدرش شناخته نشد. او با سناریوی زیبای «فرار از تله» سراغ من آمد و در تمام زمان فیلم برداری مهربانی و راهنمایی های مؤثرش را فراموش نکردم. اولین فیلم من «فرار از تله» برایم سرشار از خاطرات خوب است [...] این فیلم نقطه عطفی در زندگی ام بود.» محمدعلی کشاورز هم درباره او گفته بود: «جلال مقدم انسانی باسواد و باشعور بود که راجع به مقوله هنر و به خصوص تئاتر اطلاعات وسیعی داشت. متأسفانه خیلی زود از میان ما رفت.» جلال مقدم که از آلزایمر رنج می برد در اسفند سال ۱۳۷۴ بر اثر سانحه رانندگی در خیابان کریمخان زند تهران، به بیمارستان منتقل شد و پس از شصت روز کما، در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۷۵ درگذشت. بهزاد عشقی در یادداشتی او را «سرباز گمنام سینمای متفاوت» نامید و اصغر نعیمی هم در همان روزها درباره اش نوشت: «جلال مقدم سال ها پیش مُرد. وقتی که اجازه نیافت فیلم های خودش را بسازد.»



کارتون شهر



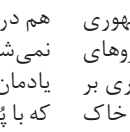


مدیر کل فرودگاه های استان:
پروازهای خارجی مشهد به نسبت پارسال ۸۲ درصد بیشتر شده است.

رضا جنگی

مسافرنوشت

تماس بدون شماره



حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

مرد میان سال فربه ای با پیراهنی که دکمه هایش به زور بسته شده بود وارد قطار شد. از همان بیرون قطار، تلفن به گوش بلند بلند صحبت می‌کرد. خودش را انداخت وسط صندلی نیمکتی واگن بین دو نوجوان. هوا خنک تر از آن بود که پوست آدم دچار تعریق شود اما مرد پیشانی و گردنش خیس عرق بود و دائم با یک دستمال مچاله توی دست دیگرش، پوستش را خشک می‌کرد. دو سرباز لاغر اندام کوله به پشت با سر تراشیده در ایستگاه بعد وارد قطار شدند. روبه روی مرد ایستادند و کوله‌شان را جلوپایشان گذاشتند. مرد هنوز با تلفن همراهش صحبت می‌کرد. چیزهایی از قیمت دلار، سکه، زمین های جاده قدیم و مظنه اجاره باغ میوه می‌گفت.

تماس مرد که تمام شد رو به یکی از سربازان که چهره‌ای تیره داشت کرد و گفت: سرکار بچه جنوبی نه؟ یکم صحبت کن تا بگم بچه کجایی! سرباز لبخندی زد و با لهجه‌ای خاص گفت: چی بگم خوب...جنوب که نه.

مرد گفت: آها بچه کرمان و بم و اون طرفایی؟ سرباز گفت: نه بچه نهبندانم. مرد گفت: خیلی دور نگفتم. سرباز نهبندانی گفت: فقط ۴۰۰ کیلومتر. مرد از سرباز دوم که جوانی کشیده و لاغراندام بود پرسید: تو بچه کجایی؟ سرباز گفت: مهاباد. مرد گفت: یاشاسین؛ دم بچه های آذری گرم. سرباز مهابادی گفت: البته ما کرد هستیم اگر چه در استان آذربایجان غربی هستیم. مرد گفت: حالا فرقی نمی‌کنه. چندماه خدمتین؟ سرباز نهبندانی گفت: تازه آموزشی هستیم، هنوز تقسیم نشدیم. مرد گفت: ای وا..! سربازی برای اینه که مرد شی، شماره‌ام رو می دم در تماس باشیم. من خیلی با این سرهنگ و سروانا و آدمای کاردرست روبه رومی شم. یادم بندازین بسپارم یه جای خوب بندازنتون. بعد در ادامه بدون اینکه منتظر واکنش سربازها باشد ادامه داد: چیا بلدین؟ هنر منر چیا دارین؟ فنی؟ چیزی؟ نهبندانی گفت: ما دامدار هستیم و کشاورز. مرد گفت: ای وا...! مظنه خرما اونجا چه جوریه؟ نهبندانی کمی تأمل کرد و گفت: ما اونجا خرما نداریم، ما سیر و زیره داریم. مرد گفت: به به! زیره عالیه. شماره منو حتما داشته باش. اینور من خوب می تونم براش مشتری پیدا کنم حتی به صادرات فکر کن. بعد رو به سرباز دیگر گفت: تو چی؟ مهابادی گفت: من هیچی، تازه دیپلم گرفتم بیکارم. مرد گفت: عه! نگران نباش با من در تماس باش بعد آموزشی خواستی معرفی ات می‌کنم سر یک فن نون و آب دار.

قطار در یکی از ایستگاه‌ها ایستاد و درها باز شد. مرد گفت: اوه من باید اینجا پیاده شم.

لحظه‌ای بعد وقتی داشت از در قطار خارج می‌شد رو به سربازان با اشاره دست گفت: با من در تماس باشید. مهابادی رو به دوستش گفت: اینکه شماره‌اش رو نداد. نهبندانی لحظه‌ای به دوستش خیره شد و بعد قاه‌قاه خندید.

روایت روز

هیجان ناب بهشتی در شب های فوتسالی رمضان



مرتضی اخوان
روزنامه نگار

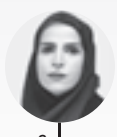
صدای طبل و هیاهو از چند فرسخی به گوش می‌رسد. بولوار فردوسی به سمت میدان جانباز، ترافیک شدید ورزشی است. پارک حاشیه ای حدفاصل چهارراه خیام-جانباز پُر از ماشین است. برخی خودروهایشان را بی تفاوت به صدای بوق و اعتراض در حالت دوبله و حتی برخی سوبله پارک کرده اند. گروهی از جوانان که سرپرداخت کرایه اتوبوس با هم کل کل دارند، خودشان را هر طور شده به سالن بزرگ ورزشی شهر می رسانند و بوق به دست وارد سالن شهید بهشتی می شوند. حال و هوای بیرون سالن دست کمی از داخل ندارد. صدای بوق و هیاهوی هواداران از بیرون سالن آغاز شده و داخل سالن هم غوغا کده ای به پاست. تیم فیروزه ای پوش سراپا حمله است و تیم نگون بخت که پیراهن و شورت ورزشی خاکستری به تن دارد، با جان و دل از خط دروازه محافظت می کند. سالن هم پشت سر تیم قوی تر است. این هیجان ناب فوتسال جام رمضانی است که از دیرباز، جایی در دهه های ۶۰ و ۷۰ خورشیدی مورد اقبال ورزش دوستان بوده است. فوتسالی که در میان همه رشته های ورزشی در ایام ماه مبارک رمضان طرف دار بیشتری دارد و رسم قدیمی ورزش دوستان، فوتسال کردن، از افطار تا سحر ماه مبارک رمضان است. رقابت هایی که امسال هم پُرشورتر از هر سال و با حضور ۲۲۴ تیم در مشهد برگزار می شود و حالا در واپسین شب های رمضان ۱۴۰۲ به ایستگاه پایانی نزدیک می شود. هیجان فوتسال و ورزش در شب های رمضان و در سالن شهید بهشتی مشهد به اوج خود رسیده و اگر ورزشی نیستید و نمی خواهید برای تماشای این هیجان ناب سری به سالن شهید بهشتی بزنید، دست کم در انتخاب مسیر خود برای عبور و مرور شهری، حدفاصل چهارراه خیام فردوسی تا میدان جانباز را انتخاب نکنید! زیرا این سالن، این شب ها غرق در هیجان ناب فوتسالی است.



عکس: علی لطفی

به قول خدا

کلام آدمی آیینه دل اوست



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

کلمه ها قدرت عجیبی دارند آن قدر که می توانند جوری کنار یکدیگر بنشینند که مرهم زخم کسی شوند یا برعکس زخم تازه ای بر زخم های دل کسی بگذارند. می توانند در دلی محبتی را بنا کنند و برعکس بنای یک عمر محبت را به لحظه ای ویران کنند. می توانند کسی را عاشق کنند یا می توانند تنفری عمیق را بسازند. می توانند برای لحظه های تنهایی یک انسان پناه امنی شوند و برعکس با معنایی که می سازند ناامنی را بیافرینند. و این قدرت، زمانی بیشتر می شود که کلمه ها به رشته کلام در می آیند و با حس آدمی همراه می شوند و تأثیرگذاری شان دوچندان می شود. و کلامی که به زبان می آید هر کدام از این اتفاق ها را می تواند رقم بزند. تو نمی توانی با کلامت دیگری را آزرده کنی و انتظار محبت داشته باشی. نمی توانی با کلامت دلی را بشکنی و انتظار عزیز بودن را داشته باشی. نمی توانی با کلامت بنای یک اعتماد را فروبریزی و انتظار رفاقتی همیشگی را داشته باشی. آنچه انسان بر زبان می آورد می تواند تصویری از شخصیتش را در ذهن دیگران ترسیم کند و انسان اگرچه فطرتش به دنبال زیبایی هاست گاهی خواسته یا ناخواسته از قدرت کلمه ها و کلامی که بر زبان می آورد غافل می شود و کسی که طالب تصویری زیبا در ذهن دیگران است باید کلام و سخنش را زیبا کند. «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید.»

(فرازی از آیه ۸۳ سوره بقره)

گنج زندگی

با خدا معامله کنید

لیلی بختیاری

هر کسی جایی از زندگی اش به نقطه ای می رسد که ممکن است خیال کند بن بست است و از آن راه گریزی نیست، اما برای بن بست های زندگی مان هم خداوند راهِ نجاتی مهیا کرده است. حجت الاسلام و المسلمین عالی در این باره می گوید: پیغمبر اکرم(ص) فرمودند آیه ای در قرآن است که اگر مردم به همان یک آیه عمل کنند برای آن ها بس است. فرازی از آیه ۲ و آیه ۳ سوره طلاق که می گوید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» ترجمه اجمالی این است که اگر کسی با من معامله کند و خط قرمزهای من را زیر پا نگذارد، من راه را برای او باز می کنم و از جایی که گمانش نمی رسد روزی و نیازش را تکمیل می کنم. و هر که به خدا توکل کند چیزی کم ندارد. منتها مقدراتی برای ما خداوند قرار داده است که مشخص شود چه کسی بنده است. اولیای خدا در این بن بست ها از خودشان ظرفیت نشان داده اند. البته این را بدانید که امتحان های سخت خدا در عمر هر کسی شاید یکی دوبار باشد. خدا هر روز از حضرت ابراهیم(ع) امتحان می گرفت اما یک بار او را با فرزندش امتحان کرد. یوسف(ع) را یک بار با زلیخا امتحان کرد. اما اگر همان یک بار را باید از قبل بدانیم باید چه کنیم حالا همان آیه را یک بار دیگر مرور کنید. این آیه برای بن بست های زندگی است.

مناجات

الهی دانایی ده که در راه نیفتیم و بینایی ده که در چاه نیفتیم.

مناجات/ خواجه عبدا... انصاری